



در جستجوی آزادی

درباره چهار نویسنده فراموش شده آلمان شرقی

گریستا ولف

Christa Wolf

دایر متروود مورگنر همی نویسنده: در ویاهای بشر باید فرهنگشانی شود. همی توانسه آن را وصیت نامه او بخوانیم. این جمله در «وصیت نامه قهرمانانه» آخرین کتاب ناتمام. باقی مانده از وی آمده است. می خواهیم این جمله را شعاری برای آثار جاویدان چهار زن نه بسنده: برنگشته با ایمان. ۱۹۴۰ - وار. - ۹۰ - واندرو ایزسروه سورمهر شراز دهم. چهار نویسنده‌های که نمونه ادبیاتی هستند که امروز دیگر وجود ندارد.

Inge Müller



Irmtraud Moqner



Mizzi Wunder



Estyffe Reimann



تشریح آن پرداختند.

آن‌ها و ما همه هدفمان homo humanus بود. نه بیش‌تر و نه کمتر. رابطه‌ای سزاوار انسانیت که در آن انسان سز و مرد و نیروهای بالقوه‌ای را که در خود پنهان ساخته بتواند به فعل درآورد. مورگر می‌گوید: وقتی ما مقدم به میدان مبارزه گذاشتیم به چیزهای ساده فکر می‌کردیم و حال هر انسان عاقلی به اشتباهه‌ای پی می‌برد و برایش معلوم می‌شود که راه رسیدن به چیزهای ساده بسیار دشوار و طولانی است؛ با وجود این تا زمانی که شرایط و اوضاع اجتماعی در جنبش است امید به تغییر وجود دارد. تا زمانی که به این معناست که این چهار نویسنده تا زمان مرگشان و با وجود بیماری مهلکشان به سختی به کار خود چسبیده و شور و هیجان خود را دنبال می‌کردند و می‌نوشتند. آن‌ها امید خود را از دست داده بودند اما هرگز به خود اجازه تسلیم شدن ندادند. برخی از کتاب‌های مهم آنان پایانی نیافتند. بقیه اصلاً نوشته نشدند. یک اثر مهم اینکه مولر نیمه‌کاره رها و سال‌ها به دست فراموشی سپرده شد. این خطر بزرگ که وقوع چنین اتفاقی بازم در مورد آثار مکتوب گسان دیگر تکرار شود بازم وجود دارد آن هم در یک بنگاه فرهنگی که آثار دلخواه خود را بزرگ جلوه می‌دهند. من مایلم برای مقابله با این خطر کاری کنم.

از زندگی نامه آن‌ها شروع می‌کنم و به روشن کردن مطلب می‌پردازم: سه نفر از این نویسنده‌گان سال تولدی یکسان دارند: ۱۹۲۲. هر سه در جوانی از سرطان مردند: رابمان ۱۹۷۲، واندر ۱۹۷۷، مورگر ۱۹۹۰. چهارم، اینکه مولر که از همه بزرگ‌تر بود در ۱۹۲۵ متولد شد و در ۱۹۶۶ به زندگی‌اش پایان داد. سال تولد من، ۱۹۲۹. مرا دقیقاً میان اینکه مولر و سه همکار چهار سال جوان‌تر از خودش قرار می‌دهد. چهار سال یا اصلاً هشت سال دیرتر یا زودتر متولد شدن در آن دوره تأثیر بسیار داشت. واقعه مهم سال ۱۹۴۵ بود. این که در آن موقع چه سنی داشته باشی تعیین می‌کرد که چه شریه‌های روحی را تجربه کرده‌ای. قادر به انجام کدام ماجرای اساسی بوده‌ای. چه‌طور به زندگی ادامه داده‌ای و همچنین چه تئورانی را می‌خواستی تحقق بدهی. این مفهوم چه به صورت اختیاری و چه از روی اجبار به تجربه جامعه جدیدی که فرد در آن سهمی بود، منتقل می‌شد.

صحبت بر سر زندگی در شرق آلمان. در DDR است. صحبت بر سر همکاری در یک طرح بزرگ است که دو سوسیالیسم نامیده شد و نیروهای خلاق را آزاد کرد. یک جابه‌جایی انرژی، امیدی که بر سال‌هایی تأثیر گذاشته که شرایط آن غیرقابل تحمل و نیازمند تغییر ارزیابی شده بود و از پایه و اساس ویران بود. این چهار نویسنده این روند را با سهمی بودن در آن تجربه کردند و در کتاب‌های خود به



Inge Mueller

اینکه مولر و زمین نازک

می‌خواهم اینکه مولر را به‌خاطر آورم. او ۴۱ سال زندگی کرده در ۱۸ سالگی نقش جنگ بر زندگی وی زده شد تا جایی که می‌دانم تنها زنی است که درباره زندگی سربازان یادداشت‌ها و اشعاری نگاشته است. وی آن‌چه را که مردگان طی قرن‌ها می‌بایست بیاموزند، یاد می‌گیرد.

یاد می‌گیرم که مانند تو با قدم‌های یکسان راه بروم / می‌توان نفرت را آموخت / سربازان را دیدم که کنار چراغ‌هایستادند / سربازان از چراغ‌ها آویزان بودند. نوشته‌های دیگر وی تحت این عنوان نوشته شدند: نامه‌های یک برستار ارتش، باستان آتش و واژه‌ها این نوشته‌ها آن‌چه را که او در آخرین سال جنگ تجربه کرده و نظر و دیدی را که نسبت به آن داشته ترسیم می‌کند. مانند بیماران پنهانگهی که او را سه روز تمام در خود مخفون کرده است. وقتی آب آوردم یک خانه روی من افتاد / ما خانه را

علامت مشخصه آثار وی اختصار در تمام متون است. هیچ‌گاه تلاش نمی‌کند تا جای احساس را با عاطفه عوض کند. اما افغان در پس سطرهای ساده و بی‌الایش و خونسردانه لریزه‌ای نهفته است که نشی از آن سرفراست زمینی که اینکه مولر روی آن راه می‌رود بسیار نازک است.

اینکه پس از جنگ در سال ۱۹۴۶ نام همسر خود هاینر مولر را بر خود می‌گذارد و در ماه دسامبر پسری به دنیا می‌آورد. او مشاغل مختلفی را تجربه می‌کند. از پاک‌کردن ویرانه‌ها و کارگری سرفره تا خبرنگاری. با واقعات جدید آشنا می‌شود و کتاب برای کودکان، نمایشنامه‌های رادیویی و قطعات نمایشی می‌نویسد. او دوازده سال تمام با هاینر مولر به زندگی و کار می‌پردازد. رابطه کاری آن‌ها چنان تنگناگت است که نمی‌توان سسده او را از نمایشنامه‌های نخستین که نوشتن آن‌ها را به هاینر نسبت می‌دهند تفکیک کرد. اینکه به همراه هاینر به معدن زغال سنگ (بیم سیاه) می‌رود. در نمایشنامه بی‌رنگ زنان که بعدها جایزه می‌برد و یک نمایشنامه تولیدی واقعی است، بر یک مرحله از پروسه آزادی زنان در آلمان شرقی تکیه می‌کند. تساری حقوق در کار، زبانی از وابستگی اقتصادی

حامل گردیم / سنگ فراموش شده و سن / اونبرسید چه‌گونه / به خاطر نمی‌آورم. اینک مولر از اینکه والدین خود را در بمباران‌های آلمان از دست می‌دهد و در آینده با شام نیرو مبارزه می‌کند. تا پس وحشت شدید این تجربیات فرایق آید. او ترس‌های این دوره زمانی را روی دستگانه ارتعاش سنج ثبت کرده است. آشوبتس، هیروشوما، ویتنام نشانه‌های آن هستند. کلمه مرگ و زامای است که اغلب توسط اینکه مولر استفاده می‌شود. یکی از

نایبی از آن و همچنین خودکامی جدید در روایت عشقی. زبان این دیالوگ پر قدرت نزدیک به زبان توده، تازه، واقعی و صریح است. کشمکش‌ها تند و نافذ اما جدل دشمنی توصیف شده‌اند. شخصیت‌ها حاضر به رهایی از خودخواهی عملیانه‌اند. روزی می‌آید / سفیری از جانب ما / همپایش آمدنی / احساس شده / انسان.

اینکه مولر عنوان یکی از شعارش را درویه نام می‌دهد و طی سال‌های بعد چگونگی نیمه‌کاره رهاشدن حال و هوا و فضای حرکت سال‌های آغازین



Maxi Wander

ماکسی واندر؛ دوستی

در دربارهٔ ماکسی واندر، او در یک خانواده کارگری لعل وین رشد یافت. به کار منشی‌گری پرداخت و با فرد واندر نویسنده آلمانی که تجربهٔ اردوگاه‌های کار اجباری آلمان را پشت سر نهاده بود، ازدواج کرد و در سال ۱۹۵۸ همراه او به آلمان شرقی آمد. ما با آن‌ها در دکلان مانوووه که آن‌ها ساکنان سال در آنجا اقامت داشتند، همسایه بودیم و دوستی، صمیمانه‌ای بین ما برقرار بود. ماکسی،

را تجربه می‌کند. در ۱۹۶۱ هاینر مولر به‌عنوان نمایندهٔ مخالف به‌دوش، از اتحادیهٔ نویسندگان اخراج می‌شود. زندگی روی سخت خود را به آن‌ها نشان می‌دهد، حتی از نثر سالی. اینک مولر روی نمایشنامه‌های شورای نمایندگان کارگران کسار می‌کند. شعرهایی می‌نویسد که تنها اندکی از آن‌ها در مدت زندگی‌اش چاپ می‌شود. در این زمان قامت‌های طولانی‌مدت بی‌دری در بیمارستان شوروی می‌شود. اینک در ۱۹۶۶ خودکشی می‌کند. ده سال پس از مرگش نخستین منتخب از آثار

سیستوم او به صورت کتابی نازک چاپ می‌شود. ماترک او با دست‌نویس‌های شوهرش درهم آمیخته و به سختی قابل دسترس است. اینک مولر برای بخش وسیعی از مخاطبان ناشناس است. تازه سونیای میلانزیکر در سال ۲۰۰۲ تمام آثار و نمایشنامه‌ها و نوشته‌هایی که از ماترک او در دسترس قرار داشته را در یک کتاب مجسم گرد آورده و امکان شناخت مقام و مرتبهٔ این نویسنده و غزل‌سرا را فراهم آورده است.

صاحب دو فرزند شد و سومی را به فرزندخواندگی پذیرفت. هیچ دردی فراتر از مرگ دخترش فر اتر تصادف در ۱۹۶۸ او را از زنده نداشت.

تنها یک کتاب - و نه یک رمان - ماکسی واندر را در شرق و غرب آلمان معروف کرد: صبح بخیر، ای زیبایی ۱۹۷۲ که ماکسی واندر زمانی طولانی در جست‌وجوی فرم بیان آن بود. ماکسی به عنوان عکاس، همسرش را تا کرو سیکوا پاریس همراهی کرد. متونی به اشکال مغفولت نوشت. برخی از آن‌ها را چاپ کرد و همیشه از نتیجهٔ آن ناراضی بود. او اغلب مقهور کار ختعداری، همسرداری، مادری و میزبانی حلقهٔ وسیعی از دوستان بود. کتاب واندر که متن پیاده شده از روی نوار ضبط‌شده بود و شامل نوزده پروتکل می‌شد که حاصل گفت‌وگو با زنان بود او را به اوج آورد. وی با شعوری بیدار و انتقادی، با استعداد مشاهداتی دقیق و حساسیت فوق‌العاده زندگی را در کشوری تجربه کرد که وطن دوش شد. آنچه بیش از همه باعث تنفر وی شد بازآفرینی بی‌فروتنی مجدد بود که ماکسی آن را با تازیانهٔ ریشخند و طعنه می‌نوشت. اما او در این جامعه ارزش‌های تک‌نایب‌پوایی به دست آوردن فرصت و آزادی زنان و مردان را نیز تشخیص داد. تلاشی که به کشمکش‌های دقیق جدیدی می‌بایست منتهی شود. اما حقیقتاً نباید متعجب باشیم که در جامعهٔ سوسیالیستی کشمکش‌هایی به چشم می‌خورد که سالیان مدید در تلویزی به تدریج کمال می‌شد و زندگی مردم را مسموم می‌کرد. این درگیری‌ها تازه ما را آگاه می‌سازند که اگر می‌توانیم بر آن‌ها غلبه کنیم.

و اگر از پس آن برمی‌آیم آن‌ها را بیان کنیم. هنر من زندگی را برای تقسیم آن با دیگران جلب می‌دادم. ماکسی واندر با این قاعدهٔ کلی با طرف مصاحبهٔ خود روبرو می‌شد و آن‌ها را با صراحت بی‌قید و شرط سپاسگزار خود می‌کرد. به این ترتیب زنان ساده، پیر و جوان که هرگز تجربه بیان علنی دربارهٔ زندگی خود نداشتند، به صحبت دربارهٔ تحولات جنسی خود پرداختند. روابط جدید به آن‌ها این اجازه را می‌داد تا تجربیات جدیدی کسب کنند. وقتی چنین نفل‌قول‌هایی خوانده می‌شود فرح در دوران دیگری غرق می‌شود. ایجاد روابط دوستانهٔ بی‌قید و شرط میان انسان‌ها یکی از استعدادهای شگفت‌انگیز ماکسی واندر بود. او این روش پیاده کردن گفت‌وگوها از نوار ضبط را از نو کشف کرد و آن را به‌طور کلی درگون کرد. وقتی کتاب ماکسی واندر منتشر شد و نخستین نامه‌های خوانندگانی که مجلوب شده بودند، به او رسید، وی به سختی بیمار و در بیمارستان بستری بود. زندگی انتخابی فوق‌العاده پیونده که فرد واندر پس از مرگ ماکسی منتشر کرد. نام یک جلد از دو جلد مجموعهٔ نامه‌ها و خاطرات ماکسی و فرد واندر است. حال معلوم بود که ماکسی در تمام مدت عمرش بی‌وقفه می‌نوشت. تصادفی نیست که نامه‌ها (دیالوگ‌هایی با طرف گفت‌وگویی واقعی) و خاطرات (حرف‌های محرم‌نامه یا خود و به خود) فضای عمده‌ای از این میراث را به خود اختصاص می‌دهد. ماکسی واندر با چهره‌ای واقعی و بدون ابهام از میان کتاب‌هایش به سوی ما می‌آید.



Brigitte Reimann

بریکته رایمان
میل حریصانه به زندگی

او هرگز انتشار مهم‌ترین کتابش را به چشم ندید. بخشی از کتاب طرفیسکا لیکره‌هانده تازه در سال ۱۹۷۲ منتشر شد. یعنی یک سال پس از مرگ رایمان. او ده سال روی این کتاب کار کرده بود. او در



شهر جدید Hoyerswerde در یک واحد تولیدی در مجموعه معدن زغال‌سنگ کار کرده و در یکی از خانه‌های پیش‌ساخته آن‌جا زندگی می‌کرد. شخصیت اول کتاب، زن آرشیتکت جوان سازش‌ناپذیری است که اغلب، موره اتفاق قرار می‌گیرد. او می‌خواهد برای کارگران خانه‌هایی بسازد که بتوان در آن‌ها به طرز شایسته زندگی کرد. اقتصاد چنین اجازتی نمی‌دهد. او سرسره و با تمام قوا با نمایندگان و قبح‌بین درگیر می‌شود. نویسنده نیز همین کار را انجام می‌دهد. وقتی کشمکش‌ها در این شهر از حد قابل تحمل می‌گذرد وی به نوبی براندنبورگه نقل مکان می‌کند. بیمار شده و از جراحی‌های متعدد، قامت در بیمارستان و پروتدرمانی‌ها متوجه می‌شود که به سرطان مبتلاست. این‌گونه او به مراقبت از توانایی کار و دوست داشتن خود می‌پردازد زیرا کار کردن و دوست داشتن هر دو با هم متعلق به بریکته رایمان است و هر دو نشأت گرفته از یک ریشه‌اند. من این چنین حریص زندگی‌ام و تمام و کمال زندگی می‌کند.

دفترچه‌های خاطرات او «تأسیف چیزی را نمی‌خورم» ۱۹۹۷ و «نغمه چیز طعم خداقتلی می‌دهد» ۱۹۹۸ شواهدی فوق‌العاده‌اند برای نشانه زندگی بودن. احساسات فرولان، صراحت و سرامت زن جوانی که از طرف مردان ستایش می‌شد که خود آن‌ها را نمی‌ستود؛ فریادهای شادی که به

آسمان هفتم می‌رسد؛ برای مرگ فهدلر بودن، به دنبال هیجان بودن، لحظه‌ای خوشبختی زیونمور و لحظه‌ای دیگر فروپاشیده از غم. او برای این که به خود و دوستانش وفادار بماند در مورد انسان‌ها دچار اشتباه شد. اما نه در تشخیص فریبنده و هشدارهایی درباره اجتماعتی که در آن زندگی می‌کرد.

طرفیسکا لیکره‌هانده در سال ۱۹۹۸ به صورت کامل منتشر شد. شهرت پس از مرگ رایمان قابل توجیه است. حالت شخصی کتاب‌های مستقیماً با خواننده حرف می‌زند. دلستان‌های عاشقانه و پیچیدگی که او تشریح می‌کند و با بیان آنچه خود شخصاً تجربه کرده، آن چنان جور و نره بی‌برده است که اشتیاق خوانندگان را بر می‌انگیزد و احساس انسان را به خود معطوف می‌دارد. این موضوعی است که رایمان آن را تحت تأثیر خود گرفته و خود نیز زیر تأثیر آن است و ممکن است نویسندگان جوان را شگفت‌زده کند. امروزه دیگر چه کسی زمانی درباره تولید می‌نویسد؟ رایمان ثابت می‌کند که چه پتانسیل عظیمی برای ادبیات برای کشمکش‌های ماندگار در چنین موضوعی نهفته است. بریکته رایمان کار بر روی این کتاب را تا وقتی می‌توانست قلم در دست گیرد متوقف نکرد. او در اختیار نگارش بود که برایش لازمه زندگی محسوب می‌شد و به خود قول می‌دهد: «در جلد بعدی از خوشبختی حکایت خواهم کرد» □

ایرمترو مورگر و نامیدی

از صداقت نویسنده است. او از زمان چرتوبول اسید خود را به نجات این سیاره از دست می‌دهد. در آغاز نخستین جلد از تریولوژی او که در سال ۱۹۹۴ منتشر می‌شود این جمله آمده است «این سیزمین محل معجزه‌هاست». او با لحنی تازه، پرحرح، مبارزطلبانه، انتقادی، بدون ملاحظه و طنزآمیز از زندگی و ماجراهای تروپانو پتاتروس حکایت می‌کند. توسعه آمپوس کیکنده DDR که به شش او تجربیات خشمگینانه، را در ارتباط با سانسور می‌بخشد و وضعیت جهان ایرمترو مورگر را بیش‌تر تحت فشار قرار می‌دهد. مضمون اصلی نوشته‌های او

Ingrid Morger

به کتابی که عمده آثار وی را می‌سازد نمونه‌ای به شمار می‌رود که در ادبیات آلمانی پس از جنگ کم نظیر است. می‌توان این آثار از مفاکتاد را در ادبیات آلمانی زبان «کلاسیک» خواند که اغلب آن‌ها در قطعاتی کوتاه و بی‌پایان شواهد خود را نشان می‌دهند و کمتر در اثری به اندازه زمان تریولوژی. در این‌جا نویسنده به‌عنوان یک زن، یک انسان می‌کوشد تا در مقابل نابودی از خود دفاع کند. او علیه تمايلات و پراگم عصر خود می‌نویسد که به وی اجازه نمی‌دهد موضوعی را که ذهن او را به خود سرگرم ساخته به شکلی منسجم درآورد. و این هم

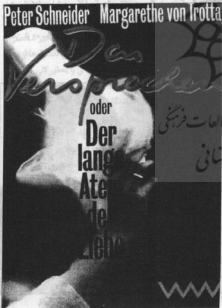
تقسیم دنیا به دو نیمه مردانه و زنانه دچار میل فزاینده‌ای به نامیدی می‌شود، جلد دوم از تریلوزی او «مرمان جانادگران» به نام «مانده» که در ۱۹۸۳ منتشر می‌شود بی‌پیرایه به بازتاب تجربیات یک صادر تنها می‌پردازد. دفتر زنی در تمام احضالات مجبور به گذراندن آزمون‌های یک زندگی انسانی محدود به روش زنانه در جامعه مردانه است. او در قطعات آخرین کتابش که مویستنامه قهرمانه به صورت ناماد در پی آن می‌آید، بار دیگر جستوجو به دلایل مکانی واقعی را تجربه می‌کند که وجود ندارد. جایی که شخصیت‌های رمان لاورا سلمان و آماندای جادوگر می‌توانستند زندگی کنند. کسی که هر دو سیستم را بشناسد، با تحلیلات خود در پربخ استاده است.

مورگنر نگاهی دست‌رست و غیرقابل لغزش دارد. اتحاد مجدد از طریق بیگانه کردن دو نیمه بشری جداشده از هم موردنظر نیست. بیعت و قبایل، یک قرن به هدر رفته است، تنها از طریق عشق رویاهای بار دیگر شکوفا می‌شوند. شخصاً نمی‌توانم زندگی کنم، بی آن‌که رویای خود را به یاد آورم و برای برخی از انسان‌ها نیز چنین خواهد گذشت. برای خودم و برای آن‌ها می‌نویسم، باید این انسان‌ها را

برای کتاب‌های مورگنر دوباره یافت. **روابط آلمانی** رشدیافته در گذشته برخی نشانه‌های انقلابی را در تاریخ آلمانی و همچنین ادبیات آلمانی خفه کرده، تحت فشار گذاشته و خرد کرده است. این سرنوشت گریبان نویسنده‌گانی که با روش خود و با امکانات خود اعتراض کرده و به دفاع از خود پرداخته‌اند را نیز گرفته است. در بهترین شرایط نیز به آن‌ها توجهی نشد. به کناری رانده شدند. آن‌ها برای نسل‌های آینده ناشناخته و پنهان ماندند. اغلب محکوم و ممنوع‌القول شده، تحت تعقیب قرار گرفتند، روفا زندان و یا تیمارستان شدند و یا مجبور به انتخاب خودکشی یا تبعید گشتند. اغلب آن‌ها از نبود حمایت، نیروی مقاومتی که در لوای آن بتوانند زندگی و به آن تکیه کنند، رنج بردند. به عصر «توفان و طغیان» ۱۷۸۷ - ۱۷۶۷ و عصر رمانتیک که در آن زنان نیز برای نخستین‌بار حقوق اجتماعی خود را طلب کردند، بپردازیم. آثار آن‌ها غالباً ناتمام باقی ماند. **نسل نویسنده‌گانی** که من از آن سخن گفتم و می‌توانم فهرستی دیگر و مسلماً آسامی مردانگی را به آن اضافه کنم، نمی‌خواستند چنین اظهارنظری را بپذیرند. دیگر نفا کتاب‌های آلمانی می‌بایست پاهای

داشته باشد. خودگاهی شوم آلمانی‌ها نه به ادبیات آلمانی و نه به آن‌ها نمی‌بایست روی آورد. آن‌ها می‌خواستند در بیان‌کنندگی ادب و اصول ارزش‌های اجتماعی بر مبنای تغییر روابط سالکانه همکاری کنند. آن‌ها با میل مهارشدنی به زندگی اشتیاق به کار در یک برهه تاریخی که به‌منظر می‌رسید بستر هموار برای تحقق رویاهایشان فراهم آمده، به راه افتادند. رویایی که برای بشر تغییر وضعیت توده‌های اجتماعی و همراه با آن خلق آثار ادبی و هنری را ممکن می‌سازد و این برای زنان نیز می‌بایست میسر باشد.

این جملات امروز چه طمینی دارد؟ خنده‌دار؟ دور از واقعیت؟ خطای تاریخی؟ کلاً صحیح است. با وجود این، چهار زن نویسنده که نام بردم هر چیزی بودند به جز بیگانه با واقعیت. هیچ‌یک از آنان جزو اقرا، چاپلوس، ریاکار و سطحی نبودند. نگاه دقیق و کنجکاوانه‌شان به تمام برش‌های زندگی آن‌چنان بی‌لغزش بود که نمی‌گذاشتت وقعات تیره و مکدر شوند. هر یک از آنان مبارزه خود را با بوروکراسی و ایدئولوژی حاکم تجربه کردند و میان سازگاری و جسارت پرداختن به حقیقت دست به انتخاب زدند. □



قول؛ تداوم عشق (فیلمنامه)

آثر پتر اشنایدر و مارگارت فون تروتا

مشکله علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سال ۱۳۶۶
 Peter Schneider
 Margarethe Von Trelta

